

## پوهندوی دوکتور سید حسام «مل»

تتبع ونگارش با استفاده از مقالات علمی و فشرده یادداشت ها  
از مطالعات روزمره ، تلخیص و ترجمه آثار مترقی.

\*\*\*\*\*

### تمدن چیست ؟

### قسمت پنجم

[33]-----

## برخورد تمدن ها

### The clash of civilization

قبل از آنکه در مورد برخورد تمدن ها مستقیماً وارد بحث شویم بيمورد نخواهد بود که راجع به نویسنده این موضوع یعنی «ساموئل هانتینگتون» نپردازیم: و همچنان باید خاطر نشان سازم که این نظریه پرداز از جمله روشنفکران ویا تیوریسن های غربی تازه کار است که فکر میکند با انقراض دولت به اصطلاح سوسیالیزم روسیه تاریخ پایان می یابد و این مقاله نیز در ماه سپتامبر سال (1993) یعنی فقط یک سال بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به تهیه و تدارک این مقاله پرداخته که من تنها این مقاله را بدون تصرف از متن انگلیسی به زبان دری ترجمه و به شما پیشکش مینمایم. تا باشد که شما در مورد آنچه از خواندن آن درک میکنید از گفته های این دانشمند چیزی بدست آورید ویا در مورد درست بودن و نادرست بودن گفته های او داوری کنید.

\*\*\*\*\*



دوستان و دشمنان تمدن

## آدین آقا جانی به معرفی سامویل ها ننتینگتون نیلماً می پردازد :

آدین آقا جانی: کودکی که در 18 آوریل سال 1927 میلادی در نیویورک به دنیا آمد، بعدها واضع یکی از بحث برانگیزترین نظریه‌ها در حوزه مناسبات تمدن‌ها شد. نام سامویل هانتینگتون اکنون در کنار نظریه پردازان و تحلیلگران جهانی همچون فرانسیس فوکویاما، هانس مورگنتا، هنری کیسینجر، آنتونیو گرامشی و لئو اشتراوس به‌عنوان مجموعه‌ای از شاخص‌ترین نظریه پردازان اندیشه‌های راهبردی در حوزه سیاست بین‌المللی ثبت شده است. هانتینگتون در دانشگاه‌های ییل و شیکاگو تا مرحله کارشناسی ارشد تحصیل کرد، سپس دکترای علوم سیاسی را از دانشگاه هاروارد گرفت و در همان دانشگاه به تدریس پرداخت. وی از سال 1989 و تا سن 70 سالگی ریاست مرکز مطالعات استراتژیک دانشگاه هاروارد را برعهده داشت.

هانتینگتون در عرصه تحقیقات دانشگاهی، کارنامه‌ای پر بار داشت اما حوزه تأثیر او محدود به محیط آکادمیک نبود و نهادهای پژوهشی وابسته به دولت آمریکا را نیز تغذیه می‌کرد. از جمله اینکه سال‌ها دستیار تحقیقات امور دفاعی در مؤسسه مطالعاتی بروکینگز، هماهنگ کننده دفتر طرح و برنامه‌ریزی شورای امنیت ملی آمریکا در دوره برژینسکی، تحلیلگر امور دفاعی و استراتژی در وزارت دفاع و خارجه آمریکا و بنیانگذار مجله «سیاست خارجی» بوده است.

در میراث مکتوب این نظریه‌پرداز، آثاری چون «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی»، «موج سوم دموکراسی در پایان سده 20»، «چالش‌های هویت در آمریکا» و «چند جهانی شدن- گوناگونی فرهنگی در جهان کنونی» به چشم می‌خورد که تقریباً تمامی آنها با محوریت تلاطمات تمدنی عصر جدید به نگارش درآمده است. با این همه، مشهورترین کتاب او «برخورد تمدن‌ها و تغییر جهان» است که ابتدا در قالب یک مقاله به همین نام در سال 1993 در مجله «فارن افرز» به چاپ رسید و بعدها شکل کمال یافته و پیراسته آن به صورت کتاب منتشر شد، کتابی که نام سامویل هانتینگتون را بیش از پیش بر سر زبان‌ها انداخت و موج‌های فراگیری از منازعات نظری را آفرید و دامن زد.

به باور او در فضای پس از جنگ سرد، برخورد هفت تمدن از 9 تمدن موجود دنیا نزاع اصلی جهان آینده را رقم خواهد زد: تمدن غرب (آمریکا و اروپا)، تمدن ژاپنی، تمدن کنفوسیوسی (چین، تمدن اسلامی (همه کشورهای مسلمان)، تمدن اسلاو- ارتدوکس (روسیه و بخشی از کشورهای بلوک شرق سابق)، تمدن آمریکای لاتین (همه کشورهای آمریکای جنوبی و مرکزی) و نهایتاً تمدن آفریقایی که البته به دلیل ضعف در ساختار و ایدئولوژی، نقش آفرینی جدی ندارد. هانتینگتون معتقد است دو تمدن اسلام و غرب، به دلیل تفاوت‌های ماهوی، روی گسل زلزله دهشتناک جنگ قرار گرفته‌اند. به باور این نظریه پرداز، در آینده نزدیک تمدن کنفوسیوسی دست در دست تمدن اسلامی خواهد نهاد و مشترکاً جبهه جنگ جدید و فراگیری علیه غرب تشکیل خواهند داد. هانتینگتون به بحران بالکان و آرایش جنگ کشورهای

اسلامی در دفاع از مسلمانان بوسنی و نیز جنگ امریکا و عراق در سال 1991 اشاره کرده است و این رویدادها را شواهدی برای اثبات نظریه برخورد تمدن‌ها به شمار آورده است.

به گمان هانتینگتون در دوران پس از جنگ سرد، تقسیم بندی کشورها نه بر حسب نوع نظام سیاسی یا اقتصادی آنها بلکه براساس شاخص فرهنگ و تمدن صورت می‌گیرد. در همین راستا وی «تمدن» را بالاترین سطح در طبقه‌بندی جوامع می‌داند که هویت‌ها براساس آن تعریف می‌شوند. طبق تحلیل او هویت تمدنی به شکلی فراگیر در تحولات آتی بشر اهمیت اساسی خواهد یافت و مناسبات جهانی تا حد زیادی تحت تأثیر کنش و واکنش بین هفت یا هشت تمدن بزرگ شکل خواهد گرفت.

اما چرا این تمدن‌ها محل نزاع شده‌اند؟ دلایل ساموئل هانتینگتون در این عرصه، محور اساسی نظریه «برخورد تمدن‌ها» را شکل می‌دهد وی وجوه اختلاف میان تمدن‌های مختلف را نه تنها واقعی بلکه امری اساسی می‌داند و مؤلفه‌هایی چون تاریخ، زبان، فرهنگ، سنت و بویژه دین را از جمله موارد اختلافی میان تمدن‌ها ارزیابی می‌کند. به زعم او تحولات سریع جهانی شدن و نیز تغییر و دگرگونی مرزها، روند مدرنیزاسیون و تحولات اقتصادی و اجتماعی، موقعیت ممتاز غرب (اوج قدرت و چیرگی هژمونیک بر دیگر تمدن‌ها)، اختلافات فرهنگی و رشد منطقه‌گرایی اقتصادی از جمله مؤلفه‌های اساسی در بروز اختلاف میان تمدن‌های جهانی است.

تحولات جهانی پس از طرح نظریه برخورد تمدن‌ها از سوی هانتینگتون به گونه‌ای رقم خورد که طرفداران او را متقاعد می‌کرد نظریه مزبور از صحت و اتقان برخوردار است. حامیان نظریه برخورد تمدن‌ها حتی امروز هم که 7 سال از مرگ هانتینگتون می‌گذرد، رخدادهای تلخ و خونین در مناسبات اسلام و غرب را مؤیدی بر این امر می‌دانند که نظریه مزبور همچنان بهترین تبیین برای مناسبات جهانی است. رشد روز افزون و همزمان بنیادگرایی در غرب و خاورمیانه و اخیراً ماجرای کاریکاتور تحریک‌کننده نشریه فکاهی «شارلی ابدو» با مضمون توهین به پیامبر اسلام (ص) مصداق عینی رویارویی یا برخورد تمدن‌های هانتینگتون تلقی می‌شود. در مقابل، بسیاری از تحلیلگران نیز برخورد تمدن‌ها را نه یک نظریه علمی بلکه تحلیلی عمدتاً ایدئولوژیک به‌شمار می‌آورند که در صدد توجیه سیاست‌های منطقه‌ای ساکنان کاخ سفید است.

به‌عنوان مثال، سمیر امین، اقتصاددان و نظریه‌پرداز برجسته چپ‌گرای مصری‌الاصل، هانتینگتون را تا حد یک کارمند دون پایه مراکز اطلاعاتی و امنیتی امریکا تقلیل داده است. بسیاری دیگر از منتقدان هانتینگتون هم دیدگاه‌های وی را در راستای سیاست خارجی تهاجمی نو محافظه‌کاران امریکا ارزیابی می‌کنند. در ایران هم سید محمد خاتمی رئیس‌جمهوری اصلاح‌طلب اسبق ایران با طرح نظریه «گفت‌وگوی تمدن‌ها» از جمله منتقدانی بود که با طرح بدیلی برای نظریه هانتینگتون در کانون توجه جهانیان قرار گرفت.

**امور خارجه**

**سپتامبر 1993**

(ساموئل P. HUNTINGTON) استاد اتون علوم دولت و مدیر مؤسسه جان ام انلاین

برای مطالعات استراتژیک در دانشگاه هاروارد است. این مقاله محصول پروژه موسسه آنالین با عنوان "تغییر محیط امنیتی و منافع ملی آمریکا" است.

## I. نمونه از تضادهای بعدی

سیاست جهانی در حال ورود به مرحله جدید است و روشنفکران در تکثیر چشم انداز آنچه که خواهد بود - از پایان تاریخ، بازگشت رقابت های سنتی بین دولت های ملت و فروپاشی دولت ملت از کشمکش های متضاد قبیله ای دریغ نکرده اند. و جهانی گرایی، در میان دیگران هر یک از این دیدگاه ها جنبه های واقعی نوظهور را به خود جلب می کند. با این وجود، همه آنها از جنبه های اساسی و در واقع اصلی آن چیزی که احتمال می رود سیاست جهانی در سالهای آینده باشد، از دست نمی دهند.

این فرضیه من است که منشأ اساسی درگیری در این دنیای جدید اصولاً ایدئولوژیک یا در درجه اول اقتصادی نخواهد بود. اختلافات بزرگ بین بشر و منبع غالب درگیری فرهنگی خواهد بود. دولتهای ملیت ها قدرتمندترین بازیگران امور جهان خواهند بود، اما درگیریهایی اصلی سیاست جهانی بین ملل و گروههای تمدنهای مختلف رخ خواهد داد. برخورد تمدنها خطوط نبرد آینده خواهد بود.

درگیری بین تمدن ها آخرین مرحله تحول درگیری در دنیای مدرن خواهد بود. به مدت یک قرن و نیم پس از ظهور سیستم بین المللی مدرن صلح و ستفالن، درگیری های جهان غرب عمدتاً در بین شاهزاده ها - امپراطورها، پادشاهان مطلق العنان و پادشاهان مشروطه بود که سعی در گسترش بوروکراسی های، ارتشهایشان، بازرگانان نشان داشتند. قدرت اقتصادی و از همه مهمتر بر قلمرو حاکم آنها و آنها در این فرآیند کشورهایی را بوجود آوردند و با شروع انقلاب فرانسه خطوط اصلی درگیری بین ملت ها و نه شاهزادگان بود. در سال (1793)، به قول «R. R. Palmer»، "جنگهای پادشاهان به پایان رسید؛ بخش مردمان آغوش شده بود." این الگوی قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی اول به طول انجامید و سپس در نتیجه انقلاب روسیه و واکنش علیه آن، درگیری ملت ها منجر به درگیری ایدئولوژی ها ابتدا در میان کمونیسم، فاشیسم - نازیسم و لیبرال دموکراسی شد. و بعد بین کمونیسم و دموکراسی لیبرال. در طول جنگ سرد، این درگیری اخیر در کشمکش بین دو ابر قدرت تجسم یافت که هیچ یک از این کشورها به معنای کلاسیک اروپایی نبود و هر کدام هویت خود را از نظر ایدئولوژی تعریف کردند.

این درگیری ها بین شاهزاده ها ، دولت های ملت و ایدئولوژی ها در درجه اول درگیری های تمدن غربی ، "جنگ های داخلی غربی" بود ،هما نطور که «**ویلیام لیند**» آنها را نشان داده است. این به همان اندازه درباره جنگ سرد نیز صادق بود که مربوط به جنگهای جهانی و جنگهای اولیه قرنهای هفدهم ، هجدهم و نوزدهم بود. با پایان جنگ سرد ، سیاست بین الملل از مرحله غربی خود خارج می شود و محوریت آن به تعامل بین غرب و تمدن های غیر غربی و بین تمدن های غیر غربی تبدیل می شود. در سیاست تمدن ها ، مردم و دولت های تمدن های غیر غربی دیگر از اهداف تاریخ به عنوان اهداف استعمار غربی نمی مانند بلکه به عنوان حرکت و شکل دهنده تاریخ به غرب می پیوندند.

## !!- دوم طبیعت تمدن ها

**در طول جنگ سرد** جهان به جهان اول ، دوم و سوم تقسیم می شود. آن تقسیمات دیگر اهمیتی ندارند. اکنون گروه های کشورها نه از نظر سیستم های سیاسی و اقتصادی و نه از نظر سطح توسعه اقتصادی آنها ؛ بلکه از نظر فرهنگ و تمدن آنها بسیار معنی دارتر است. منظور ما از صحبت از تمدن چیست؟ تمدن یک موجود فرهنگی است. دهکده ها ، مناطق ، گروه های قومی ، ملیت ها ، گروه های مذهبی ، همه دارای فرهنگ های مجزا در سطوح مختلف ناهمگونی فرهنگی هستند. فرهنگ یک دهکده در جنوب ایتالیا ممکن است با یک دهکده در شمال ایتالیا متفاوت باشد ، اما هر دو در یک فرهنگ مشترک ایتالیایی که آنها را از روستاهای آلمانی متمایز می کند ، سهیم هستند. جوامع اروپایی نیز به نوبه خود ، ویژگی های فرهنگی مشترکی از یکدیگر را با جوامع عرب یا چین به اشتراک می گذارند. با این حال عرب ها ، چینی ها و غربی ها بخشی از هیچ موجود فرهنگی گسترده تری نیستند. آنها تمدن ها را تشکیل می دهند. بنا براین یک تمدن بالاترین گروه فرهنگی مردم است و وسیع ترین سطح از هویت فرهنگی که مردم از آن کمتری دارند که انسان ها را از گونه های دیگر متمایز می کند. این تعریف هم توسط عناصر عینی مشترک ، از جمله زبان ، تاریخ ، دین ، آداب و رسوم ، نهادها و هم با هویت ذهنی افراد تعریف می شود. افراد دارای سطح هویت هستند: یک ساکن روم ممکن است خود را با شدت های مختلف به عنوان رومی ، ایتالیا یی ، کاتولیک ، مسیحی اروپایی ، غربی تعریف کند. تمدنی که به او تعلق دارد ، وسیع ترین سطح شناسایی است که وی با شدت مشخص می کند. افراد می توانند و هویت های خود را از نو تعریف کنند و در نتیجه ترکیب و مرزهای تمدن تغییر کند.

تمدن ممکن است تعداد زیادی از مردم را درگیر کند ، مانند چین ("تمدنی که وانمود می شود یک دولت است") ، هما نطور که **لوسیان پی آن** گفته است) ، یا تعداد بسیار کمی از مردم ، مانند **آنگلوفون کارائیب**. یک تمدن ممکن است چندین کشور ملت را شامل شود ، هما نطور که در مورد تمدن های غربی ، آمریکای لاتین و عرب ، یا فقط یک مورد ، هما نند تمدن **ژاپن** اتفاق می افتد. تمدن ها به وضوح با هم مخلوط و همپوشانی دارند و ممکن است تمدن های فرعی نیز دربرگیرند. تمدن غربی دوتوجه عمده دارد

اروپایی و آمریکای شمالی و اسلام دارای زیربخشهای عربی، ترکی و مالایی است. تمدن‌ها موجودات معناداری هستند و گرچه خطوط بین آنها به ندرت روشن و قابل دید است، اما واقعی هستند. تمدن‌ها پویا هستند؛ آنها برمی‌خیزند و سقوط می‌کنند. آنها تقسیم می‌شوند و ادغام می‌شوند. و، همانطور که هر دانش آموز تاریخ می‌داند، تمدن‌ها ناپدید می‌شوند و در شن‌های (ریگ‌بیا بن) زمان به خاک سپرده می‌شوند.

غربی‌ها تمایل دارند دولت‌های ملت را به عنوان بازیگران اصلی در امور جهانی فکر کنند. با این حال، آنها فقط برای چند قرن بوده‌اند. تاریخچه تمدن‌های وسیع تاریخ بشریت تمدن‌ها بوده است. در مطالعه تاریخ، **آرنولد توینبی** (21) تمدن اصلی را شناسایی کرد. تنها شش مورد از آنها در جهان معاصر وجود دارد.

### III. چرا تمدن‌ها متوقف می‌شوند

هویت تمدن در آینده به طور فزاینده‌ای اهمیت خواهد یافت، و جهان با تعامل بین هفت یا هشت تمدن بزرگ شکل می‌گیرد. اینها شامل تمدن غربی، کنفوسیایی، ژاپنی، اسلامی، هندو، اسلاو-ارتدوکس، تمدن آمریکای لاتین و احتمالاً آفریقا است. مهمترین درگیری‌های آینده در امتداد خطوط گسل فرهنگی اتفاق می‌افتد که این تمدن‌ها را از یکدیگر جدا می‌کند.

**اول**، اختلافات بین تمدن‌ها نه تنها واقعی است؛ آنها اساسی هستند. تمدن‌ها با توجه به تاریخ، زبان، فرهنگ، سنت و از همه مهم‌تر دین، از یکدیگر متمایز می‌شوند. مردم تمدن‌های مختلف نسبت به روابط بین خدا و انسان، فرد و گروه، شهروند و دولت، والدین و فرزندان، زن و شوهر و همچنین دیدگاه‌های متفاوت درباره اهمیت نسبی حقوق و مسئولیت‌ها نظرات متفاوتی دارند. آزادی و اقتدار، برابری و سلسله‌مراتب. این اختلافات محصول قرن‌ها است. آنها به زودی ناپدید نمی‌شوند. آنها به مراتب اساسی‌تر از اختلاف بین ایدئولوژی‌های سیاسی و رژیم‌های سیاسی هستند. اختلافات لزوماً به معنای درگیری نیستند، و تضاد لزوماً به معنای خشونت نیست. با این وجود، طی قرن‌ها، اختلافات بین تمدن‌ها طولانی‌ترین و خشن‌ترین درگیری‌ها را به وجود آورده است.

**دوم**، جهان در حال تبدیل شدن به مکانی کوچکتر است. تعامل بین مردم تمدن‌های مختلف رو به افزایش است. این فعل و انفعالات فزاینده باعث افزایش آگاهی تمدن و آگاهی از تفاوت‌های تمدن و مشترکات درون تمدن‌ها می‌شود. مهاجرت آفریقای شمالی به فرانسه باعث خصومت در بین فرانسوی‌ها و در عین حال پذیرش مهاجرت توسط **لهستان**‌های "خوب" اروپایی کاتولیک می‌شود. واکنش آمریکا به نسبت به سرمایه‌گذاری‌های بیشتر کانادا و کشورهای اروپایی نسبت به سرمایه‌گذاری

های ژاپنی بسیار منفی هستند. به همین ترتیب ، هما نظیر که **دونالد هوروویس** خاطر نشان کرده است "ممکن است یک **ایبو** ( **ibo** = عضو مردم منطقه اطراف نیجر پائین در آفریقا) باشد....."

**اوورری ایبو** یا یک **اونیتشا ایبو** در منطقه شرقی نیجریه چه بود. در **لاگوس** ، او به سادگی یک **ایبو** است. در **لندن** ، وی یک نیجریه است. در **نیویورک** ، او یک **آفریقایی** است. " تعامل میان مردمان تمدن های مختلف ، تمدن - آگاهی مردم را تقویت می کند که به نوبه خود ، تفاوت ها و دشمنی های را که در طول تاریخ وجود دارد تقویت می کند یا تصور می شود که به عمق تاریخ می روند.

**سوم** ، فرایندهای نوسازی اقتصادی و تحولات اجتماعی در سراسر جهان مردم را از هویت های دیرینه محلی جدا می کند. آنها همچنین دولت ملت را به عنوان منبع هویت تضعیف می کنند. در بیشتر نقاط جهان دین برای پر کردن این شکاف ، غالباً به شکلی از جنبش هایی که "اصولگرایان" نامیده می شوند ، وارد شده است. چنین حرکتی در مسیحیت غربی ، یهودیت ، بودایی و هندوئیسم و همچنین در اسلام مشاهده می شود. در بیشتر کشورها و اکثر مذاهب ، افراد فعال در جنبش های اصولگرایان جوان ، تحصیل کرده دانشگاهی ، تکنسین های طبقه متوسط ، متخصصان و افراد تجاری هستند. **جورج ویگل** اظهار داشت: "غیرقانونی سازی جهان" یکی از عوامل اصلی اجتماعی زندگی در اواخر قرن بیستم است. " احیای دین ، " *la revanche de Dieu* " ، هما نظیر که **ژیل کیل** از آن نام برده است ، پایه ای برای هویت و تعهد فراهم می کند که از مرزهای ملی فراتر رفته و تمدن ها را متحد می کند.

**چهارم** ، رشد تمدن - آگاهی با نقش دوگانه غرب تقویت می شود. از یک طرف ، غرب در اوج قدرت است. با این حال ، در همان زمان ، و شاید در نتیجه ، بازگشت به پدیده ریشه در بین تمدن های غیر غربی رخ می دهد. به طور فزاینده کسی به روندهای به سمت چرخش درونی و "آسیایی سازی" در ژاپن ، پایان میراث نهر و "هندو سازی" هند ، شکست ایده های غربی سوسیالیسم و ناسیونالیسم و از این رو "دوباره اسلامگرایی" میان گوش می دهد. مشرق ، و اکنون بحث در مورد غرب زدگی و روسی شدن در کشور **بوریس یلتسین** است. یک غرب در اوج قدرت خود با غیر غربی هایی روبرو می شود که به طور فزاینده ای میل ، اراده و منابع برای شکل دادن به جهان به روش های غیر غربی دارند.

در گذشته ، نخبگان جوامع غیر غربی معمولاً افرادی بودند که بیشتر درگیر غرب بودند در آکسفورد ، **سوربن** یا **سندورست** تحصیل کرده بودند و نگرش ها و ارزش های غربی را جذب می کردند. در همان زمان ، جمعیت در کشورهای غیر غربی غالباً با فرهنگ

بومی عمیقاً در آغوش می ماند. اما اکنون این روابط برعکس شده است. غربزدایی و بومی سازی نخبگان در بسیاری از کشورهای غیر غربی همزمان صورت می گیرد که فرهنگ ها، سبک ها و عادات غربی، معمولاً آمریکایی، در بین توده مردم محبوبیت بیشتری پیدا می کند.

**پنجم:** ویژگی ها و تفاوت های فرهنگی کمتر تغییر پذیرند و از این رو نسبت به موارد سیاسی و اقتصادی کمتر به راحتی تسویه و حل میشود. در اتحاد جماهیر شوروی سابق؛ کمونیست ها میتوانند موکرات شوند؛ ثروتمندان میتوانند فقیر شوند و سوال میتواند به معنی گلوله یا مرمی در سر و یا در کله باشد. دین حتی بیشتر از قومیت؛ تبعیض شدیدا و انحصارگری را در بین مردم ایجاد میکند؛ فرد میتواند نیمه فرانسوی و نیمه عربی باشد و همزمان حتی شهروند دوکشور نیز باشد ولی این بیشتر مشکل است که فرد نیمه کاتولیک و نیمه مسلمان باشد و یا شود.

سر انجام، منطقه گرایی اقتصادی در حال افزایش است. نسبت کل تجارت بین منطقه ای از سال (1980) تا (1989) از «51» درصد به «59» درصد در اروپا از «33» درصد به «37» درصد در شرق آسیا «32» درصد و «36» درصد در آمریکای شمالی افزایش یافته است. احتمالاً اهمیت بلوک های اقتصادی منطقه ای در آینده رو به افزایش است. از یک طرف، منطقه گرایی اقتصادی موفق باعث تقویت تمدن-آگاهی می شود. از طرف دیگر، منطقه گرایی اقتصادی تنها زمانی ممکن است موفقیت آمیز باشد که ریشه در یک تمدن مشترک داشته باشد. جامعه اروپا بر پایه مشترک فرهنگ اروپا و مسیحیت غربی استوار است. موفقیت منطقه تجارت آزاد آمریکای شمالی به همگرایی در حال حاضر در فرهنگ های مکزیکی، کانادایی و آمریکایی بستگی دارد. در عوض، ژاپن در ایجاد یک موجود اقتصادی قابل مقایسه در شرق آسیا با مشکل روبرو است زیرا ژاپن یک جامعه و تمدن بی نظیر برای خودش است. هر چند روابط تجاری و سرمایه گذاری ژاپن با سایر کشورهای آسیای شرقی ممکن است توسعه یابد، اختلافات فرهنگی این کشور با این کشورها مهار شده و شاید مانع از ارتقاء آن در ادغام اقتصادی منطقه ای مانند اروپا و آمریکای شمالی شود.

در عوض، فرهنگ مشترک همسنجی به وضوح گسترش سریع روابط اقتصادی جمهوری خلق چین و هنگ کنگ، تایوان، سنگاپور و جوامع خارج از کشور چین در دیگر کشورهای آسیایی را تسهیل می کند. با پایان جنگ سرد، مشترکات فرهنگی به طور فزاینده ای بر اختلافات عقیدتی غلبه می کنند و سرزمین اصلی چین و تایوان به هم نزدیک تر می شوند.



اگر مشترکات فرهنگی پیش نیاز ادغام اقتصادی باشد، احتمالاً بلوک اصلی اقتصادی شرق آسیا در این کشور محور چین است. این بلوک در حقیقت از قبل موجود است. همانطور که موری ویدنباوم مشاهده کرده است

. با وجود تسلط فعلی ژاپن از منطقه، اقتصاد مستقر در چین با آسیا به سرعت در حال ظهور به عنوان یک مرکز جدید برای صنعت، تجارت و امور مالی است. این منطقه استراتژیک شامل مقادیر قابل توجهی از فناوری و توانایی تولید (تایوان)، کارآفرینی برجسته، بازاریابی و خدمات معتبر (هنگ کنگ)، یک شبکه ارتباطی خوب (سنگاپور)، استخراج فوق العاده ای از سرمایه های مالی (هرسه) و موقوفات بسیار بزرگ است. زمین، منابع و کار (سرزمین اصلی چین)... از گوانگژو گرفته تا سنگاپور، از کوالالامپور گرفته تا مانیل، این شبکه تأثیرگذار - که اغلب مبتنی بر پسوندهای قبیله های سنتی است - به عنوان ستون فقرات اقتصاد شرق آسیا توصیف شده است. n1 .

{ n1 موری ویدنباوم، چین بزرگ: قدرت برتر اقتصادی بعدی؟، سنت لوئیس: مرکز دانشگاه واشنگتن برای مطالعه تجارت آمریکایی، مسائل معاصر، سری «57»، فوریه 1993، صص 2-3.}

**فرهنگ و دین** اساس سازمان همکاری اقتصادی را تشکیل می دهند، که ده کشور مسلمان غیر عرب را در خود جای می دهد: ایران، پاکستان، ترکیه، آذربایجان، قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان و افغانستان. یکی از انگیزه های احیای و گسترش این سازمان که در اصل در دهه «1960» توسط ترکیه، پاکستان و ایران تأسیس شده است، تحقق رهبران چندین کشور از این واقعیت است که آنها هیچ شانس برای پذیرش در جامعه اروپا ندارند. به طور مشابه، Caricom [مخفف جامعه کارائیب و بازار مشترک است و به عنوان سازمانی متشکل از (15) کشور کارائیب برای ارتقاء ادغام اقتصادی در بین اعضا تعریف شده است. که این کشورهای پانزده گانه عبارت اند از:

آنتیگوا، باهاما، باربادوس، بلیز، دومینیکا، گرنادا، گویان، جامائیکا، مونتسرات سنت کیتس-نویس، سنت لوسیا، سنت وینسنت، ترینیداد و توباگو و آنگولا است. تفصیل توسط این قلم] بازار مشترک آمریکای مرکزی و Mercosur [بازار مشترک کشورهای آمریکای جنوبی] بر پایه های مشترک فرهنگی متکی هستند. با این حال، تلاش های لازم

برای ساختن یک نهاد اقتصادی وسیع اقتصادی کارائیب و آمریکای مرکزی که پل شکاف انگلو و لاتین را تشکیل می دهد ، با این وجود ناکام مانده است .

از آنجا که افراد هویت خود را از نظر قومی و مذهبی تعریف می کنند ، احتمالاً می بینند که "ما" در مقابل "آنها" رابطه های بین خود و افراد با قومیت یا مذهب مختلف وجود دارد . پایان دولت های تعریف شده ایدئولوژیک در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق اجازه می دهد هویت ها و خصومت های قومی سنتی به معرض نمایش بگذارند . اختلاف در فرهنگ و مذهب اختلافاتی را در مورد موضوعات مربوط به سیاست ایجاد می کند ، از حقوق بشر گرفته تا مهاجرت گرفته تا تجارت و تجارت تا محیط زیست . برتری جغرافیایی منجر به تضاد ادعاهای ارضی از بوسنی تا مینتائو می شود . از همه مهمتر ، تلاش های غرب برای ارتقاء ارزش های دموکراسی و لیبرالیسم به ارزش های جهانی ، برای حفظ تسلط نظامی خود و پیشبرد منافع اقتصادی این کشور ، پاسخ های متضاد از دیگر تمدن ها را ایجاد می کند . دولت ها و گروه ها با کاهش توانایی حمایت و تشکیل ائتلاف ها بر مبنای ایدئولوژی ، به طور فزاینده ای تلاش خواهند کرد تا با توسل به دین متداول و هویت تمدن ، حمایت را بسیج کنند .

بنابراین برخورد تمدن ها در دو سطح رخ می دهد . در سطح خرد ، گروه های مجاور در امتداد خطوط گسل بین تمدن ها ، اغلب با خشونت ، بر کنترل قلمرو و یکدیگر می جنگند . در سطح کلان ، ایالت های تمدن های مختلف برای قدرت نسبی نظامی و اقتصادی ، مبارزه بر کنترل نهادهای بین المللی و اشخاص ثالث ، رقابت می کنند و ارزشهای سیاسی و مذهبی خاص خود را به صورت رقابتی تبلیغ می کنند .

## ۱۷! :خطوط اشتباه بین تمدن ها

خطوط ناچیز بین تمدن ها جایگزین مرزهای سیاسی و عقیدتی جنگ سرد به عنوان نقاط مهمی برای بحران و خونریزی می شوند . جنگ سرد زمانی شروع شد که پرده آهنین اروپا را از نظر سیاسی و عقیدتی از هم جدا کرد . جنگ سرد با پایان دادن به پرده آهنین به پایان رسید . با جدا شدن تقسیم ایدئولوژیک اروپا ، تقسیم فرهنگی اروپا بین مسیحیت غربی ، از یک سو ، و مسیحیت ارتدکس و اسلام ، از سوی دیگر ، مجدداً مورد بررسی قرار گرفته است . مهمترین خط تقسیم اروپا ، همانطور که ویلیام والاس گفته است ، ممکن است مرز شرقی مسیحیت غربی در سال « 1500 » باشد . این خط در امتداد مرزهای فنلاند و روسیه و

بین مرزهای با لیتیک و روسیه جریان دارد. از طریق بلاروس و اوکراین بیشتر کاتولیک غربی اوکراین را از ارتدوکس شرقی اوکراین جدا می کند ، به سمت غرب ، ترانسیلوانیا را از بقیه رومانی جدا می کند ، و سپس تقریباً در امتداد خط که در حال حاضر کرواسی و اسلونی را از بقیه یوگسلاوی جدا می کند ، از طریق یوگسلاوی می گذرد. البته در بالکان این خط البته با مرز تاریخی بین امپراتوری ها پسبورگ و عثمانی همزمان است. مردمان شمال و غرب این خط پروتستان یا کاتولیک هستند. آنها تجربیات مشترک تاریخ اروپا - فنو دالیسم ، رنسانس ، اصلاحات ، روشنگری ، انقلاب فرانسه ، انقلاب صنعتی را به اشتراک گذاشتند. آنها از نظر اقتصادی از نظر اقتصادی بهتر از مردمان شرق هستند. و آنها ممکن است اکنون مشتاقانه منتظر افزایش مشارکت در یک اقتصاد مشترک اروپایی و تحکیم سیستم های سیاسی دموکراتیک باشند. مردمان شرق و جنوب این خط ، ارتدکس یا مسلمان هستند. آنها از لحاظ تاریخی متعلق به امپراتوری های عثمانی یا تزار بودند و فقط با وقایع شکل گیری در بقیه اروپا به آرامی تحت تأثیر قرار می گرفتند. آنها عموماً از نظر اقتصادی پیشرفته تر هستند ؛ به نظر می رسد که آنها بسیار کمتر از سیستم های سیاسی دموکراتیک پایدار توسعه می یابند. پرده مخمل فرهنگ جایگزین پرده آهنین ایدئولوژی به عنوان مهمترین خط تقسیم اروپا شده است. همانطور که وقایع یوگسلاوی نشان می دهد ، این فقط اختلاف اختلاف نیست. این نیز گاه به گاه خط درگیری خونین است.

درگیری در امتداد خط گسل بین تمدن های غربی و اسلامی برای « 1300 » سال ادامه دارد پس از تأسیس اسلام ، صعود اعراب و موریان غربی و غربی تنها در سال « 732 » در تورها به پایان رسید. از قرن یازدهم تا سیزدهم قرن گذشته صلیبیان با موفقیت موقت سعی کردند مسیحیت و حکومت مسیحیان را به سرزمین مقدس بیاورند. از قرن چهاردهم تا هفدهم میلادی ، ترکان عثمانی توازن را برعکس کردند ، نوسان خود را بر خاور میانه و بالکان گسترش دادند ، قسطنطنیه را به اسارت گرفتند و دو بار محاصره وین شدند. در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در قدرت عثمانی با فروپاشی انگلیس ، فرانسه و ایتالیا کنترل غربی ها بر بیشتر آفریقای شمالی و خاور میانه برقرار شد.

پس از جنگ جهانی دوم ، غرب به نوبه خود شروع به عقب نشینی کرد. امپراتوریهای استعماری نابود شد. ابتدا ناسیونالیسم عرب و سپس بنیادگرایی اسلامی خود را نمایان کردند. غرب به دلیل نیاز به انرژی خود به شدت وابسته به کشورهای خلیج فارس بود. کشورهای مسلمان غنی از نفت ثروتمند شدند و هنگامی که آنها می خواستند ، تا غنی از سلاح باشند یا شوند. چندین جنگ بین اعراب و اسرائیل (ایجاد شده توسط غرب) رخ

داده است. فرانسه در بیشتر سالهای دهه 50 با یک جنگ خونین و بی رحمانه در الجزایر جنگید. نیروهای انگلیس و فرانسه در سال «1956» به مصر حمله کردند. نیروهای آمریکایی به لبنان بازگشتند، به لیبی حمله کردند و درگیری های نظامی مختلفی با ایران انجام دادند. تروریست های عرب و اسلامی با حمایت حداقل سه دولت خاورمیانه، سلاح هواپیماها و تا سیسات ضعیف و بمباران غربی را به کار گرفتند و گروگان های غربی را به تصرف خود درآوردند. این جنگ بین اعراب و غرب در سال «1990» به اوج خود رسید، هنگامی که ایالات متحده ارتش عظیمی را به خلیج فارس فرستاد تا از برخی کشورهای عربی در برابر تجاوز توسط دیگری دفاع کند. برنامهای «نا تو» در پی آن به طور فزاینده ای به تهدیدات و بی ثباتی های احتمالی در امتداد "سطح جنوبی" آن سوق می یابد.

پس این تعامل نظامی قرنهای بین غرب و اسلام بعید است که از بین برود. این می تواند ویروسی تر شود. جنگ خلیج فارس باعث شد برخی از اعراب احساس غرور کنند که **صدام حسین** به اسرائیل حمله کرده و در برابر غرب ایستاد. همچنین بسیاری از مردم از حضور نظامی غرب در خلیج فارس، تسلط نظامی بیش از حد غرب و ناتوانی ظاهری آنها در شکل گیری سرنوشت خود احساس تحقیر و ناراحتی کردند. بسیاری از کشورهای عربی علاوه بر صادرکنندگان نفت، در حال دستیابی به سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی هستند که در آن متوسل به اشکال استبدادی حکومت نامناسب می شوند و تلاش برای معرفی دموکراسی قوی تر می شود. برخی از گشایش ها در سیستم های سیاسی عرب قبلاً رخ داده است. نینفغان اصلی این گشایشها جنبشهای اسلامی بوده اند. به طور خلاصه، در جهان عرب، دموکراسی غربی نیروهای سیاسی ضد غربی را تقویت می کند. این ممکن است یک پدیده در حال گذر باشد، اما مطمئناً روابط بین کشورهای اسلامی و غرب را پیچیده می کند.

این روابط با جمعیتی (demography) نیز پیچیده است. رشد چشمگیر جمعیت در کشورهای عربی، به ویژه در شمال آفریقا، منجر به افزایش مهاجرت به اروپای غربی شده است. حرکت در درون اروپای غربی به سمت یا بخاطر به حداقل رساندن باز بودن مرزهای داخلی، حساسیت های سیاسی را نسبت به این پیشرفت تشدید کرده است. در ایتالیا، فرانسه و آلمان، نژادپرستی به طور فزاینده ای با زیاده در حال رشد خود است و واکنش های سیاسی و خشونت علیه مهاجران عرب و ترکیه از سال «1990» شدت بیشتری یافته و گسترده تر شده است.

از هر دو طرف تعامل بین اسلام و غرب به عنوان برخورد تمدن‌ها دیده می‌شود. "تقابل بعدی" غرب، "م.جی اکبر"، نویسنده مسلمان هندی، اظهار داشت: "قطعاً از جهان اسلام سرچشمه خواهد گرفت. این در حال جلب توجه ملل اسلامی از مغرب تا پاکستان است که مبارزه برای نظم نوین جهانی را فراهم خواهد گرفت. شروع" میشود **برنارد لوئیس** به طور منظم نتیجه می‌گیرد:

وی گفت: "ما با جنبشی اندک و حیرت‌انگیز روبرو هستیم که از سطح مسائل وسیاست‌ها و دولت‌ها بی‌گردد که آنها آن را دنبال می‌کنند. فراتر رفته است. این چیزی نیست جز یک **برخورد تمدن‌ها** - واکنش غیر منطقی اما مطمئناً تاریخی یک رقیب باستانی علیه جودو- میراث مسیحی، زمان سکولار ما و گسترش هر دو جهان.

**n2 برنارد لوئیس، "ریشه‌های مسلمانان خشم"، ماهنامه آتلانتیک، جلد. «266»، سپتامبر «1990»، ص. 60؛ زمان، 15 ژوئن 1992، صص 24-28.**

از لحاظ تاریخی، دیگر تعامل بزرگ ضد خصمانه تمدن اسلامی عرب با مشرکین، متحرک و اکنون به طور فزاینده‌ای سیاه‌پوستان مسیحی در جنوب بوده است. در گذشته، این خصومت در تصویر فروشنده‌گان برده عرب و برده‌های سیاه تجلی پیدا می‌کرد. این امر در مورد جنگ داخلی مداوم در سودان بین اعراب و سیاه‌پوستان، جنگ در **چاد** بین شورشیان تحت حمایت دولت **لیبی**، تنش‌ها بین مسیحیان ارتدکس و مسلمانان در شاخ آفریقا و درگیری‌های سیاسی منعکس شده است. تکرار شورش‌ها و خشونت‌های جمعی بین مسلمانان و مسیحیان در **نیجریه**. نوسازی آفریقا و گسترش مسیحیت در **نیجریه**. احتمالاً خشونت در این خط‌گسل را افزایش می‌دهد. سخنرانی **پاپ جان پل دوم** در **خارطوم** در فوریه «1993» با حمله به اقدامات دولت اسلامی اسلام سودان علیه اقلیت مسیحی در آنجا، نشانگر تشدید این درگیری بود.

در مرز شمالی اسلام، نزاع‌ها بین مردم ارتدوکس و مسلمانان به طور فزاینده‌ای رخ داده است، از جمله قتل عام **بوسنی و سا رایوو**، خشونت شدید در بین **صرب و آلبانی**، رابطه تنش بین **بلغاریها** و اقلیت **ترک** آنها، خشونت بین **اوستیها** و **اینگوش**، کشتار بی‌وقفه یکدیگر توسط **ارمنیها** و **آذریها**، روابط پرتنش بین **روسها** و مسلمانان در آسیای میانه و استقرار نیروهای **روسی** برای محافظت از **روسیه** در قفقاز و آسیای میانه. دین، احیای هویت‌های قومی را تقویت می‌کند و ترس‌های روسیه را از امنیت مرزهای

جنوبی آنها دوباره تحریک می کند. این نگرانی به خوبی توسط **آرچی روزولت** جلب شده است:

بخش اعظم تا ریخ روسیه مربوط به مباحثات بین **اسلاوها** و **ملل ترکیه** در مرزهای آنها است که بیش از هزار سال پیش به بنیان دولت روسیه باز می گردد. در تقابل هزاره **اسلاوها** با همسایگان شرقی آنها، کلید فهم نه تنها تا ریخ روسیه بلکه شخصیت روسیه است. امروزه تحت این واقعیت های روسی با دید مفهومی از گروه بزرگ قومی **تورکی** که روس ها را در طول قرن ها مورد آزار قرار داده اند، داشته باشد.

**ارشیف (N3) روزولت**، برای شهوت دانستن، بوستون: **کوچولو**، براون، {1988}،  
صص 332-333.

درگیری تمدن ها در سایر نقاط آسیا ریشه دارد. درگیری تاریخی بین مسلمان و هندو در شبه قاره آشکار می شود نه تنها رقابت بین **پاکستان** و **هند** بلکه همچنین در تشدید نزاع های مذهبی در **هند** بین گروه های فزاینده مبارز **هندو** و اقلیت قابل توجه مسلمان **هند** است. تخریب **مسجد آیودیا** در دسامبر «1992» این مسئله را مطرح کرد که آیا **هند** به عنوان یک کشور دموکراتیک سکولار باقی خواهد ماند یا کشور **هندو** خواهد شد. در شرق آسیا، **چین** با بیشتر همسایگان خود اختلافات سرزمینی برجسته ای دارد. این کشور سیاست بی رحمانه ای را در قبال مردم **بودایی تبت** دنبال کرده است و سیاستی را بطور روزافزون ظالمانه نسبت به اقلیت **ترک** و مسلمان خود دنبال می کند. با پایان جنگ سرد، اختلافات اساسی بین **چین** و **ایالات متحده** مجدداً در موضوعات مانند حقوق بشر، تجارت و گسترش سلاح مجدداً مورد تأکید قرار گرفت. این اختلافات بعید نیست که تعدیل شوند. **دنگ شیاوپینگ** در سال «1991» اظهار داشت، که «جنگ سرد جدید» بین **چین** و **آمریکا** در حال انجام است.

همین عبارت در مورد روابط فزاینده و دشوار ژاپن و **ایالات متحده** نیز به کار رفته است. در اینجا اختلاف فرهنگی درگیری اقتصادی را تشدید می کند. مردم از هر طرف مدعی نژادپرستی هستند، اما حداقل از طرف آمریکایی آنتی با دی ها نژادپرستی بلکه فرهنگی نیستند. ارزش های اساسی، نگرش ها، الگوهای رفتاری دو جامعه به سختی نمی تواند متفاوت باشد. مسائل اقتصادی بین ایالات متحده و اروپا از مسائل بین ایالات متحده و ژاپن جدی تر نیست، اما آنها همان حس سیاسی و شدت عاطفی را ندارند، زیرا اختلافات

بین فرهنگ آمریکایی و فرهنگ اروپا بسیار کمتر از مواردی است که بین تمدن آمریکا و تمدن ژاپنی.

تعامل بین تمدنها تا چه حد در خشونت مشخص می شود. رقابت اقتصادی به وضوح بین تمدنهای فرعی آمریکایی و اروپایی غرب و بین هر دو آنها و ژاپن غالب است. با این وجود، در قاره اوراسیا، گسترش درگیری های قومی، که در نهایت در "پاکسازی قومی" به نمایش گذاشته شده، کاملاً تصادفی نبوده است. این بین گروه های متعلق به تمدن های مختلف بیشتر و بیشترین خشونت را داشته است. در اوراسیا خطوط بزرگ گسل تاریخی بین تمدنها بار دیگر دیده می شود. این امر به ویژه در امتداد مرزهای هلال احمر اسلامی از ملل از جبهه آفریقا تا آسیای مرکزی صادق است. خشونت بین مسلمانان، از یک طرف و صربهای ارتدکس در بالکان، یهودیان در اسرائیل، هندوها در هند، بودایی ها در برمه و کاتولیک ها در فیلیپین رخ می دهد. اسلام مرزهای خونینی دارد.

## دوام دارد

### تمدن چیست

---

#### قسمت ششم

VI! بکار افتادن مجدد تمدن

با تقدیم سلامها «2020-03-15»

---